

بحثی در شناخت مثنوی محمد کریم خان کرمانی و اندیشه‌های عرفانی مصنف

سید امیر جهادی حسینی^۱، حمیدرضا خوارزمی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱/۱۴ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۶/۲۷)

چکیده

محمد کریم خان کرمانی، رهبر گروه شیخیه کرمان و از جانشینان شیخ احمد احسائی و پیشوای بزرگ مکتب عقیدتی-عرفانی شیخیه است. یکی از آثار وی مثنوی ای است که بر وزن مثنوی مولوی و در بیش از هزار و نهصد بیت سروده شده است. هدف نگارندگان در پژوهش حاضر، نقد و تحلیل اثر مذکور از منظر عرفان و اندیشه‌های مکتبی شاعر (شیخیه) است. این پژوهش مبتنی بر سندکاوی و روش توصیف و تحلیل محتوای کیفی است. مهمترین خصیصه اثر، یادکرد مبانی شیعی است که به صراحت و صورتی منتقدانه طرح شده‌اند. زبان اثر در بسیاری از مواضع کهن و البته جزیل و ادبی است. محمد کریم خان کرمانی در سرودن مثنوی اش، همراه به مثنوی مولانا نظر دارد و ابیات نسبتاً متعددی در استقبال از ابیات مثنوی سروده است. ساختار روایی اثر مانند مثنوی مولوی است و مبتنی بر حکایات اصلی و فرعی است. در اغلب قصه‌ها، پیام حکایاتها به صورت مستقیم بیان شده است.

واژگان کلیدی: شیخیه، عرفان و تصوف، مثنوی، محمد کریم خان کرمانی.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان

(نویسنده مسئول): Email: jahadi@uk.ac.ir

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان.

Email: hamidrezakharazmi@uk.ac.ir

۱. مقدمه

شیخیه از جمله انشعابات متأخر در مذهب تشیع محسوب می‌شود. این فرقه، «فرقه‌ای از شیعه امامیه اثنی‌عشری از پیروان «شیخ زین الدین احمد احسائی» از علمای بزرگ شیعه در سده ۱۳ ه. ق. که نسبت شیخی و شیخیه نیز از همین روست. شیخیه در استنباط مسائل فقهی جزو اخباریان و مخالف با اجتهاد از طریق اعمال اصول فقه‌اند» [۱۴، ص ۳۲۲]. شیخ احمد احسائی، از علمای اخباری برجسته در فقه و اصول بود که «در عصر قاجاریه اختلاف فکری میان متصوفه، فلاسفه، اخباریون و اصولیون شیعه را که از زمان صفویه در ایران بروز یافته بود، از بین برد و فرقه جدیدی به نام شیخیه تأسیس کرد. اگرچه خاستگاه دینی و مبانی عقیدتی این فرقه نوظهور شیعه اثنی‌عشری بود، ولی در اصول دین با آن فرق داشت؛ از این‌رو این فرقه با مخالفت‌هایی از سوی برخی علمای شیعه امامی همراه بود...» [۹، ص ۱۰۰]؛ «شیخ احمد احسائی ... پس از آمدن به ایران کارش بالا گرفت و به تبلیغ آراء و دعوت مردم همت گماشت تا اینکه پادشاه عصر، فتحعلی شاه قاجار، به شیخ احمد ارادتی به هم رسانید و مشتاق زیارتش گردید» [۱۱، ج ۳، ص ۴۹۹].

پس از احسائی، پیشوایی شیخیه «به یکی از شاگردان او که حاج سید کاظم رشتی بود رسید و سید تا سال ۱۲۵۹ که فوت کرد از طرف شیخیه به این حیث شناخته می‌شد و شاگردان بسیار از مجلس درس او فایده می‌بردند» [۷، ص ۸۱۷]. «اندکی پس از مرگ سیدکاظم، بر سر جانشینی او اختلاف شد. در این میان، یکی از شاگردان وی به نام محمدکریم‌خان کرمانی (۱۲۲۵-۱۲۸۸ق) با توجه به موقعیت ویژه‌ای که داشت، مدعی رهبری این فرقه شد و برخی نیز دور او جمع شدند. وی که درواقع، هم، شاگرد شیخ احمد بود و هم، شاگرد سید کاظم، سومین رهبر این فرقه به شمار می‌آید... طرفداران محمدکریم‌خان به «شیخیه کرمانیه» یا «کریمخانیه» معروف‌اند» [۲۲، ص ۲۳۸]. محمدکریم‌خان کرمانی که «از شاگردان ایرانی سید بود که به درس سید رفت و عقاید شیخ را پسندیده و از خود نیز افزود و به کرمان برگشت و علم استقلال بلند کرده، به شهرهای ایران سفر کرده، مخالفت و کفر بالاسریها را آشکار و دعوی سید کاظم رشتی را منحصر به خود نمود بر ضد میرزا شفیع و خود را به نام رکن رابع شهرت داد» [۸، ص ۱۳۶].

۱.۱. بیان مسئله

در این جستار، مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی را که نظیره‌ای بر مثنوی معنوی است، به اختصار از باب ساختار و محتوا از نظر می‌گذرانیم. هدف پژوهش حاضر نقد و تحلیل و متن‌شناسی مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی با تکیه بر جنبه‌های عرفانی اثر است. مقاله حاضر به روش تحلیل و توصیف محتوای کیفی به بررسی پرداخته است. لازم به ذکر است که نگارندگان در این مختصر به دنبال بحث و تحلیل اندیشه‌های مکتب شیخیه نیستند، چرا که این مقوله پیشتر کمابیش در آثار محققان بررسی شده است. با وجود این به امهات اصول ایدئولوژی مکتب مذکور اشاره می‌شود؛ چرا که این مباحث به گونه ادبی در مثنوی مورد بحث نیز متجلی شده است. اصلی‌ترین پرسش در پژوهش حاضر بدین قرار است: مهمترین مباحث ایدئولوژیک در اثر مورد بررسی چیست و اندیشه‌های سراینده اثر تا چه میزان در این منظومه انعکاس یافته است؟

۲.۱. پیشینه پژوهش

در باب مکتب شیخی و بزرگان این فرقه و تحلیل و بررسی آثارشان، کتب و مقالات متعددی نگاشته شده است. در ضمن نوشتارهایی چند نیز به محمدکریم‌خان کرمانی و آثار او پرداخته شده است. در خصوص اثر مورد بحث این مقاله و تحلیل و متن‌پژوهی آن تاکنون کتاب یا مقاله‌ای منتشر نشده است و حتی این اثر به صورت انتقادی و منقح، تصحیح و عرضه نشده است. درحقیقت نکته‌ای که ضرورت پژوهش حاضر را ایجاد می‌کند، بدیع بودن موضوع و ایدئولوژی شیعی متجلی در اثر است و ددیگر اینکه مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی چنانکه سزاوار است، در میان پژوهشگران شناخته شده نیست.

۲. بحث

۱.۲. احوال نویسنده

حاج محمدکریم‌خان کرمانی فرزند ابراهیم‌خان قاجار، از مریدان سید کاظم رشتی است و البته سید کاظم هم شاگرد شیخ احمد احسائی، سر سلسله شیخیه است. «حاج محمدکریم‌خان ابراهیمی در سنه ۱۲۲۵ ه.ق در شهر کرمان متولد شد» [۸، صص ۱۰۹-۱۰۸]. محمد کریم‌خان کرمانی «از علمای نامی اواخر قرن سیزدهم هجرت، از تلامذه سید کاظم رشتی سابق‌الذکر و یا موافق آنچه از بعضی مسموع افتاد، درس شیخ احمد احسائی سالف‌الترجمه را نیز دیده و رئیس و سرسلسله یک فرقه از طایفه شیخیه (اتباع

شیخ احمد مذکور) می‌باشد که به انتساب او حاج کریم‌خانی معروف هستند...» [۲۳، ج ۵، ص ۵۰]. کرمانی «فرزند ابراهیم خان ظهیرالدوله برادرزاده آقا محمدخان قاجار و پسرخوانده و پسر عم و داماد فتحعلی‌شاه بود. ابراهیم‌خان مدتی حکومت خراسان را داشت و از سال ۱۲۱۸ ه.ق. تا سال ۱۲۴۰ ه.ق. که سال درگذشت اوست، حاکم کرمان و بلوچستان بود و تا پایان زندگانی در این سامان به‌سر برد، وی از ارادتمندان شیخ احمد احسائی بود و در یزد به حضور شیخ رسید» [۶، ص ۵۳۶]. «حاجی محمد کریم‌خان کرمانی از اجله علمای شیخیه در راه عتبات عالیات به رحمت الهی رفت» [۲، ج ۳، ص ۱۹۲۸]. البته پیکرش «در قریه لنگر ... به امانت سپرده و سپس به کربلا برده و در مجاورت مزار سید رشتی مدفون شد» [۸، صص ۱۰۹-۱۰۸].

شهرت علمی و اخلاقی و عرفانی محمد کریم‌خان کرمانی از همان زمان حیاتش در ایران اشاعه یافت؛ به‌گونه‌ای که در منابع معاصر وی نیز به بزرگی او اقرار شده است: «از کبراء علماء عصر معدود بود و در جمیع فنون عقلیه و نقلیه دعوی استادی می‌نمود. از جماعت شیخیه بعد از سید کاظم رشتی گروهی بر وی گرویدند و او را رکن چهارم از ارکان اصول عقاید خویش گرفتند» [۳، ج ۱، ص ۱۹۹].

در متن مثنوی، اشاره چندانی به زندگی سراینده دیده نمی‌شود، جز اینکه در فرازی به عنایات الهی که شامل حالش شده است، اشاره می‌کند:

بار دیگر آمد از غیبم مدد دست‌گیرم گشت الطاف صمد
بسط شد در مثنوی از فیض شاه بر فلک سایم از این شادی کلاه
گر همین‌سان لطف شاهنشاه بود مثنوی ما دو صد دفتر شود
[۲۱، ص ۱۰۳]

مراد و مرشد محمد کریم‌خان کرمانی، سید کاظم رشتی است:

بود کاظم نام آن دریای جود که وجودش ماهیان را بُد وجود
[۲۱، ص ۲۹-۳۰]

۲.۲. نسخه‌های مثنوی

این اثر تاکنون به صورت انتقادی تصحیح و عرضه نشده است، هر چند که نسخه‌های معمول از این اثر به ویژه در میان مریدان و معتقدان به شیخیه، فراوان طبع و توزیع شده است. نسخه‌های یافت شده از اثر به قرار ذیل است:

در جلد هشتم فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران، بیست و یک نسخه از مثنوی

کرمانی نمایه شده است [ر.ک ۱۰، ج ۸، ص ۱۲۷۳]. از نسخه‌های مذکور، سه نسخه مرکز احیا (۱۲۷۲ ق)، مجلس (۱۲۷۸) و ملک (۱۲۸۰) در زمان حیات سراینده کتابت شده‌اند. تعدادی از نسخ بدون تاریخ کتابت و برخی بعد از فوت محمد کریم‌خان کرمانی استنساخ شده است. برخی از نسخه‌های این اثر نیز در فهرست مذکور، نمایه نشده است. از جمله نسخه کتابخانه ملی که در سال ۱۲۹۴ قمری کتابت شده و در این مقاله محور بررسی قرار گرفته است. این نسخه در ۸۴ برگ ۱۲ ستونی نگاشته شده است. آقا بزرگ تهرانی نیز از دو نسخه خطی مثنوی عرفانی محمد کریم‌خان کرمانی در کتابخانه‌های ملک و آستان قدس رضوی یاد کرده است [۴، ج ۱۹، ص ۹۶].

۳.۲. متن شناسی اثر

۱.۳.۲. موضوع اثر

مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی نظیره‌ای شیعی بر مثنوی معنوی است، در این خصوص در ضمن مقاله و در محورهای گوناگون بحث می‌شود. موضوع مثنوی در مرتبه نخست، عرفانی، سپس اخلاقی و تعلیمی است. البته باید توجه داشت به جهت شیعی بودن و مبانی اندیشگی شیخیه، اثر وی تحت تأثیر آموزه‌های مذکور است. از این حیث، مثنوی کرمانی را باید از باب ایدئولوژیک، اثری منحصر به فرد در ادبیات منظوم عصر بازگشت ادبی به حساب آورد.

در خصوص عنوان اثر هم باید متذکر شد که از این منظومه، با عنوان **مثنوی** در منابع گوناگون یاد شده است و به همین عنوان بارها در میان معتقدان شیخیه طبع و منتشر شده است.

جنبه ذوقی این اثر بر جنبه علمی ارجحیت دارد؛ به گونه‌ای که در برخی ابیات شاهد تغزل‌های لطیف و آبدار عرفانی هستیم و این مقوله به نوعی سبب دلنشین‌تر شدن متن اثر می‌گردد. در برخی از ابیات هم نشانی از مکاشفات گوینده دیده می‌شود که در ادامه بدان‌ها اشاره خواهد شد. از این باب باید متذکر شد که اثر حاضر از مقوله آثار تصنعی نیست:

سَرِّ حَبِ تَوْسْتِ دَرِ کَوْنِ وَ مَکَانَ	کُو فِکَنْدِه شُورِشَانِ دَرِ جِسْمِ وَ جَانَ
جَمَلِگِی سَرْمَسْتِ صَهْبَایِ تَوَانْدِ	جَمَلِگِی دَرِ وَجَدِ وَ شِیدَایِ تَوَانْدِ
هَرِ یَکِی چَوْنِ شِیشِه وَ حَسَنَتِ چَوِ مِی	نِیَسْتِ پِیدَا غَیْرِ حُسْنِ تَوِ زِ وَی

[۲۱، ص ۶]

۲.۳.۲. دیدگاه‌های عقیدتی و عرفانی شاعر

الف) معارف شیعی: مکتب شیخیه تلقی خاصی از عرفان دارند. در این آیین تشیع، محور اصلی اعتقادات محسوب می‌شود. این مختصه اثر حاضر را از بُعد ایدئولوژیک نسبت به نظایر آن متمایز می‌کند. درحقیقت باید گفت که این اثر در شمار نخستین نظیره‌های مثنوی مولوی است که معتقدات مذهبی شیعه نمودی بارز و برجسته در آن یافته است. «برای درک اصل مسلم و لازمه تشیع باید اساساً در نظر داشت که پایه و سنگ بنای تشیع، یعنی معرفت امام در حکمت الهی شیعی ... است. معرفت امام با باطن وحی قرآنی و باطن وحی‌های انبیاء سلف بستگی دارد؛ بنابراین تأویل و تفسیر باطن و حقیقت تنزیلات آسمانی مربوط می‌شود» [۱۷، ص ۴]. همین عوامل باعث می‌شد که نگاه شیخیه با نگاه فرقه‌های دیگر متفاوت باشد: «شیخیه، در حق رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام بسیار غلو کرده، ایشان را علل اربعه برای مخلوقات دانسته‌اند. شیخ احمد احساسی در این باره می‌نویسد: علت فاعلیه و مادیه ایشان‌اند و از شعاع و سایه ایشان است. علت صوری نیز ایشان‌اند و علت غایی هم ایشان‌اند؛ زیرا که همه اشیاء عالم یا به خاطر ایشان خلق شده و یا به خاطر دوستداران و پیروان ایشان» [۴۷، ص ۵].

دلیل اعتقاد زیاد کریم‌خان به جایگاه امامان، همین نگاه بود؛ او «ایمان و عقیده راسخ داشت که مجموعه عظیم اخبار ائمه اطهار شامل حکمتی است الهی از هر جهت تام و تمام عیار و این مجموعه جمیع علوم دانستنی‌ها را، مربوط به این عالم و عوالم دیگر در بردارد...» [۱۷، ص ۴۹]. ذیلاً برخی از نمودهای مقوله مذکور احصا خواهد شد:

نقل روایت از امامان معصوم (ع):

سالکی پرسید از فخر انام حضرت صادق که باد او را سلام عشق چه بود؟ گفت: نار سوزناک چونکه گردد مطلع بر قلب پاک

[۲۱، ص ۷۹]

جایگاه حضرت مهدی (عج) در مکتب شیخیه بسیار اساسی است. نقبا و نجبا (رکن رابع) واسطه ارتباط با امام هستند. «جایگاه این ارکان در نظام هستی از دید کرمانی واسطه فیض و مددهای الهی است که به برکت آنان با وجود غیبت امام زمان این فیض‌ها به سایر مردم می‌رسد و خود ابتدا محل این فیض‌ها قرار می‌گیرند و از درجه قرب بالایی نسبت به حضرت حق برخوردارند» [۱۵، ص ۱۷۲]؛ «بدین طریق، ناطق واحد در هر زمان رأس رکن رابع است. البته، مشایخ شیخیه کرمان ناطقین حقیقی را ائمه اطهار (ع) می‌دانند و بعد از ایشان انبیای خدا و بعد از ایشان هم بزرگان و کاملین شیعه؛ یعنی

در زمان حضرت محمد (ص)، ایشان ناطق و حضرت علی (ع) در مقابل اوصامت و ایشان در زمان امامت خود ناطق بودند و امام حسن و امام حسین که امام بودند، در مقابل او صامت» [۱۳، ص ۸۲].

آنکه یکسر سوی مقصد می‌رود مهدی است او خود کجا گمره بود
[۲۱، ص ۹۳]

ظهور و حضور منجی، تضمین‌کننده رستگاری و هدایت آدمیان است، از این روصمیمانه برای ظهورش نیایش می‌کند:

جلوه ده آخر رخ چون آفتاب تا که خفاشان شوند اندر حجاب
آشکارا کن ید بیضای خویش بهر این فرعونیان کفر کیش
یک زمان افکن عصای موسی تا ببلعد سحرهای معنوی
[۲۱، ص ۱۴۶]

از موارد قابل توجه در باب ظهور منجی، توصیف آرمان‌شهر مهدوی است که به گونه‌ای بدیع توصیف شده است [۲۱، صص ۱۴۷-۱۴۸].

ب) ولایت (نقش ولی)، توجه به پیر و مرشد و اهمیت آن وجود روحانی در هدایت مریدان، مقوله‌ای است که بسیار مورد توجه محمد کریم‌خان کرمانی است. این مقوله تحت عنوان رکن رابع در آثار وی برجسته شده است. وی به زبان ساده در رساله تکمله الزام النواصب می‌نویسد: «رکن رابع ولایت اولیاءالله و برائت از اعداءالله است...» [۲۰، ص ۲۹۸]. «پس بر عوام ناس واجب است که چهار رکن را بشناسند: اول خدا، دویم پیغمبر، سیوم امام، چهارم مجتهدی را که تقلید کنند و آن مجتهد احکام آل محمد علیهم السلام را برای عوام بیان نماید و آن مجتهد حجت ائمه است بر مردم پس معلوم شد که این قول الحمدلله قول جمیع اهل ملت‌هاست و قول جمیع عقلاست و مجمع علیه کل علماست» [۲۷]. در نظر محمد کریم‌خان کرمانی، مقدمات این صف، اول پیامبرانند و سپس اولیاء:

انبیا مرآت اوصاف حقند فانی اندر جنب حق مطلقند
[۲۱، ص ۶۲]

برگزیدگان، آینه تمام‌نمای حق تعالی و جلوه تام صفات وی‌اند:

احسن التقویم شخص کامل است کو صفات ذات حق را حامل است
گر شما از آب می‌خواهید اثر کاملی جوید تا بدهد خبر
[۲۱، صص ۲۱-۲۲]

لزوم وجود پیر و هدایت او از موارد بسیار ضروری در عرفان و سلوک است که غالب اولیاء بر آن تأکید بسیار می‌ورزند و برخی حتی پیمودن مسیر کمال را بی‌مدد انفاس قدسی پیران ناممکن می‌دانند:

کی شود بی پیر، سالک مستقیم گر چه باشد خود رسولی چون کلیم؟
تا نکردی خدمت خضر و شعیب کی عیان گشتی بر او اسرار غیب؟
[۲۱، ص ۶۹]

شاعر از سید کاظم رشتی، مراد بزرگ خویش به نام **کاظم بن قاسم** یاد می‌کند و از بُن دندان او را می‌ستاید:

کاظم بن قاسم ای شمس جهان یک نظر کن جانب درماندگان
... کاظم بن قاسم ای رخشنده طور ای ز نور روی تو تابنده هور
[۲۱، ص ۲۵]

در عرفان شیخی، بزرگانی چون سید کاظم رشتی و نیز محمد کریم‌خان کرمانی «...اعضای سلسله‌ای عرفانی و باطنی هستند که همواره در زمان غیبت وجود داشته و دارند و واسطه‌ی تعلیم امام به امت‌اند. او این سلسله را به باطن همان نبوتی مربوط می‌داند که امام منشأ آن است و حتی بیان می‌کند که در احادیث امام چهارم (ع) و ششم (ع) به وجود این اوتاد در زمین اشاره شده و حضرت علی (ع) نیز در گفتگو با مرید خود کمیل به آنان اشاره کرده است» [۱۲، ص ۵۶]. وی معتقد است که «شیعیان کبار در هر عصری هستند و به ایشان خدا حفظ می‌کند عباد و بلاد را و دین و ایمان را...» [۱۹، ج ۴، ص ۲۳۰]. محمد کریم‌خان کرمانی صراحتاً در رساله‌ی تکمله‌ی الزام النواصب، علماء شیعه را رکن رابع خطاب کرده است [۲۰، ص ۲۹۹].

از فرایض تصوف که تأکید فراوانی بر آن است، لزوم پیروی بی‌چون و چرا از مراد و مرشد معنوی است، چرا که پیروی از دستورهای طریقتی‌اش، ضامن رستگاری و هدایت سالکان است، از سوی دیگر افعال و اقوال اولیاء الهی چون جلوه‌ی حقد، خالی از حکمت و مصلحتی نیست:

اولیا را کارها بی نکته نیست سرّ بعضی ظاهر و بعضی خفی است
ای بسا کاری کز ایشان سر زند جاهل آن را لغو و بی جا بشمرد
لیک اربابان عقل مستقیم رازها فهمند از آن امر حکیم
[۲۱، ص ۵۱]

از آداب اصولی شیخیه که نامرتبط به بحث ولایت هم نیست، توصیه‌ی بسیار مبنی بر

یافتن رفیق برای طریقت و سلوک‌شان است. این مسئله در مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی نیز بیان شده است:

بایدت اول طلب کردن رفیق بعد از آن پویا شدن اندر طریق
 با رفیق و اعتصام حبل شاه ممکن است آن دم که بسپاری تو راه
 [۲۱، ص ۸۸]

بیان علت ابتلای انسان‌ها و به‌ویژه اولیای الهی به آفات و خوف‌ها، از مواردی است که گاه برای اذهان و افهام عموم تردید برانگیز است، لذا شاعر سعی دارد به نوعی در باب دلیل وجود دشواری‌های مادی و معنوی این ظن را بر طرف سازد:

گر نیفتی گاه در بستر علیل کی شود صحت به سقم تو دلیل؟
 گر نگشتی گه فقیر و مبتلا کی شدی دولت به فقرت رهنما؟
 زین سبب کردند مردان خدا آرزوی قبض و بسط و ابتلا
 تا رهند از شر طغیان در جهان فقر ایشان بهرشان گردد عیان
 ... تا نبیند نفس عجز خویشتن بندگی را کی نهد بر جان و تن؟
 [۲۱، ص ۹۶]

۳.۳.۲. شیوه‌روایی اثر

از جمله مواردی که در مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی، رد پای تتبع از شیوه مثنوی سرایی مولوی دیده می‌شود، موضوعی است که در ارتباط با ساختار و شیوه‌روایی خاص مثنوی معنوی است که البته بر اکثر گویندگان پس از مولانا نیز اثرگذار بوده است. البته نباید مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی را یک اثر تقلیدی صرف از مثنوی مولانا به حساب آورد. همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد، مثنوی حاضر نوعی نظیره‌سرایی است بر مثنوی معنوی که حتی خود سراینده^۱ هم به این امر اقرار نموده است. افزون بر این لازم به ذکر

۱. محمد کریم‌خان کرمانی در یکی از آثارش به عنوان شهاب ثاقب به انگیزه سرایش مثنوی چنین اشاره کرده است: «... و مناسب این مقام است این قصه، که زمانی در تهران بودم، پس ملك الشعرا را دیدم که شاعران گذشته را نام می‌برد. پس یادی از پدرش کرد که شاعرترین شاعران و ملك الشعراى زمان خودش بود و داناترین شاعران به بدایع و فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین ایشان بود. ملك الشعرا گفت: شاعرترین شاعران ایرانی، مولوی رومی است که مثنوی مشهور را نوشته است. پس از این سخن شگفت زده شدم؛ زیرا در مثنوی شعرهای غیر فصیح که دارای واژه‌های ناپسندی بود دیده بودم و می‌دانستم پدر مولوی در فن شاعری استاد بوده. پس خود را نادان دانستم تا این که خداوند مرا به راز گفته ملك الشعرا آگاه نمود و آن سیز این است که هر يك از شاعران چون حکمت و ذوق و معرفت مولوی را ندارند،

است که بسیاری از مثنوی‌های عرفانی پس از مولوی، خواه ناخواه از بافت کلامی و روایی و بستر عرفانی آن اثر سترگ اثر پذیرفته‌اند.

۱.۳.۳.۲. ساختار روایی مثنوی

قالب ادبی مثنوی در میان انبوه گویندگان رواج دارد و معمولاً با ساختاری ویژه همراه است که اکثراً رعایت می‌شود. در مثنوی‌های عرفانی ساختار مستعمل با سایر موضوعات، اندکی تفاوت دارد. رکن آغازگر، ستایش پروردگار یکتاست که صریحاً دستمایه سرایندگان قرار می‌گیرد. هر چند برخی آثار، از جمله مثنوی مولوی از این قاعده مستثنی است. مثنوی به لحاظ آغاز و ساختار ابتدایی، شباهتی به مثنوی مولانا ندارد. مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی به سیاق اغلب مثنوی‌های عرفانی فارسی با تحمیدیه و ستایش باری-تعالی آغاز می‌گردد. آغازین ابیات بدین قرار است:

ای منزه پرده‌دار پرده‌در وی به هر پرده در و از پرده در
چون سرایم من سپاست کان سپاس در قیاس است و تو بیرون از قیاس
لایق ذکر ثنایت جز تو کیست وز تو جز تو هیچ کس آگاه نیست
[۲۱، ص ۴]

الف) قصه و حکایت: پس از نیایش آغازین، متن اثر به سیاق مثنوی مولوی، با ذکر حکایت‌ها و قصه‌های مرتبط و گاه تودرتو ادامه می‌یابد. مثنوی، مبتنی بر یک قصه محوری و بلند نیست. هسته اصلی اثر، روایت‌های عرفانی کوتاه و بلند است که در ادامه اشاره خواهد شد. اولین داستان مثنوی کرمانی با بیت ذیل آغاز می‌گردد:

آن شنیدستی که اندر فهم آب ماهیان را گشت روزی دل کباب
[۲۱، ص ۹]

پس هنگام شعر گفتن نمی‌توانند آن مطالب عالی‌ه و آن ذوق و معرفت را به کار گیرند، پس مانند مثنوی نمی‌توانند بیاورند و کسی هم که حکیم است، ولی شاعر بلیغی نیست، نمی‌تواند حکمتی را که دارد در شعر بیان کند، پس از آوردن مثل کتاب مولوی عاجز می‌شود. پس از این جهت اقرار می‌کردند که او شاعرترین شاعران است؛ به خصوص خود ملک‌الشعرا حکیم نبود و از آوردن مثل مثنوی عاجز بود. با خود اندیشیدم که خداوند به تو حکمت و شعر را روزی فرموده بیشتر از آن چیزی که به مولوی روزی فرموده. گذشته از آنکه در حکمت مولوی، مُنکراتی وجود دارد که مخالف با کتاب خدا و سنت پیغمبرش صلی الله علیه و آله است. پس اگر من بعضی از مطالب حکمت را به شعر درآوردم، از رودرویی با شعرهای تو، شاعران عاجز می‌شوند همان‌گونه که از رویارویی با مثنوی عاجز شدند. پس به شعر درآوردم...» [۲۶].

شیوهٔ روایی اثر کاملاً منطبق بر مثنوی و البته متأثر از آن اثر سترگ است؛ بدین نحو که ابیات آغازین، روایت را می‌آغازد، اما شاعر با قرائنی از بیان اصل داستان فاصله می‌گیرد و به بیان مبانی عرفانی و تعلیمی مورد نظر خویش اهتمام می‌ورزد. این شیوه در مثنوی کوتاه محمد کریم‌خان کرمانی تا پایان اثر به کار رفته است:

آن قدر دیدیم سیاحان حوت کز هوای آب بیردند قوت
روز و شب اندر طلب بودند زار نه یکی نه دو نه سه بل صد هزار
هیچ کس از او ندیده یک نشان گر بُدی یک تن بدیدی زان میان
[۲۱، صص ۹-۱۰]

یکی از شیوه‌های روایی مثنوی معنوی، آوردن حکایت در حکایت است؛ بدین نحو که مولوی حکایتی را آغاز می‌کند و در میانهٔ آن حکایت‌های فرعی دیگری را می‌آورد. این ساختار در مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی نیز مشهود است. در ادامهٔ داستان نخست، حکایت دیگری آمده است:

آن شنیدستی که اصحاب مسیح زو طلب کردند با قلب قریح
با که بنشینیم ای روح خدا از چه کس جویم ما راه هدی...
[۲۱، ص ۱۲]

در برخی مواضع متن، شاعر کاملاً از اصل داستان فارغ گشته و صرفاً به بیان مبادی و اساس عرفانی مطمح نظر خویش پرداخته است. پس از ذکر حکایت‌های فرعی و بیان مطاوی عرفانی، مانند مولانا متوجه حکایت اصلی می‌گردد:

باز گو لختی تو از تفسیر آب کز برایش جان حیتان شد کباب
پس بگفت آن ماهی بخرد نصیب شبهه‌تان را عالمی باید لبیب
[۲۱، ص ۱۷]

پس از ابیات بسیاری که به مباحث عرفانی اختصاص یافته است، شاعر متوجه اصل داستان می‌شود و به سیاق مولانا گریزی به اصل داستان می‌زند. این ویژگی بارها در متن تکرار شده است. از جمله در حکایت زاهد:

بس کن این افسانه و کن بازگشت شد ملول آن شاه از طول نشست
[۲۱، ص ۶۶]

نمونهٔ بارز دیگر در این مورد، حکایت موسی با یوشع است. پس از شش بیت مرتبط با حکایت، موضوع کلام تغییر می‌کند [۲۱، صص ۷۶-۷۵]. برای این شیوه، ابیات بسیاری قابل ذکر است.

ب) حکایت‌های اصلی و فرعی: در مثنوی چند داستان بلند ذکر شده است که عناوین آن‌ها بدین قرار است: داستان خلقت آدم و اعتراض فرشتگان که یادآور بیان شیوای نجم دایه در مرصاد العباد است:

باز بشنو پاسخ املاک را چون گمان کردند خلق خاک را
لب گشادند از جسارت کی اله می‌کنی اندر زمین خلقی تباه
بسپرند ایشان ره افساد دین خون‌ها ریزند از کین در زمین

[۲۱، ص ۳۴]

کیفیت خلقت مادی انسان در عهد ازل، قصه موسی و کوه طور، قصه حضرت سلیمان و پشه و قصه حضرت موسی و همراهی آن با یوشع که مفصل‌ترین قصه مثنوی است. در ضمن حکایت‌های طولانی گاهی از شیوه حکایت در حکایت (حکایت‌های فرعی) نیز استفاده شده است که از جمله باید از قصه خضر و حضرت موسی یاد کرد که ضمن داستان آدم نقل شده است و نیز حکایت فرعی زاهد بلخی. آوردن حکایات کوتاه در ضمن حکایت اصلی از جمله شیوه‌های رایج در مثنوی معنوی است که در اثر حاضر نیز بسیار پرکاربرد است.

ج) کاربرد تمثیل: استفاده از تمثیل از اساسی‌ترین ارکان انتقال پیام در آثار تعلیمی، اخلاقی و عرفانی است. در قالب تمثیل می‌توان مبادی و مبانی بعضاً دشوار را به گونه‌ای آشنا پیش روی مخاطبان مجسم نمود. شیوه مذکور در مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی به کثرت کاربرد داشته است:

برگشا بر شعله و نورش نظر تا ببینی سر او را با بصر
نورها از شعله گر غافل شوند پای تا سر ظلمت و باطل شوند

[۲۱، ص ۴۱]

یکی از تمثیل‌های دلنشین و تأثیرگذار مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی، تمثیل نی است که در قالب مناظره، منظوم گشته است. شایان ذکر آنکه همین قطعه نی، یادآور حال و هوای نی‌نامه مثنوی مولوی است که خود نشانگر نوعی تأثیرپذیری از بافت محتوایی و تمثیلی آن اثر برجسته است:

دوش با نی داستانی داشتیم گفته اسرار نهانی داشتیم
بود نائی تا به صبح از او به گفت خود از او می‌گفت و خود زو می‌شنفت
گفتمش این ناله‌های زار چیست این فغان و سینه افکار چیست
...گفت رو رو غافلی از سوز عشق از مصیبت‌های غم اندوز عشق

[۲۱، ص ۴۳]

د) بیان پیام تمثیل به زبان ساده: یکی از مواردی که عرفای شاعر در آثارشان بدان اهتمام دارند، شرح و بسط رموز و تمثیل‌های عرفانی است. پیام قصه‌ها به سیاق مثنوی مولوی با زبانی سلیس و روان بیان شده است. از جمله در پایان حکایت حضرت موسی و خضر، چنین رمزگشایی می‌کند:

هست آن ماهی مثالی بهر دل کو نمک‌سود است و افتاده به گل
 مرده از هجران آب قرب یار اوفتاده در گل هجر نگار
 آب‌های امتحان باشد علوم از مقالات و خرافات و رسوم
 [۲۱، ص ۹۲]

این شیوه نیز تحت تأثیر کلام ملای روم است. محمد کریم‌خان کرمانی در مواضع متعدد مقاصد مورد نظر خویش از برخی تمثیلات را با زبانی صریح و به دور از ابهام تبیین کرده است:

مقصد از دیوار این نقش شقی است وز فروغ شمس نور عاشقی است
 وه گر این دیوار از خود بگذرد سوی خود از جان و از تن بنگرد
 [۲۱، ص ۴۸]

ه) تأثیر پذیری از مولوی: مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی بر وزن مثنوی مولانا و در بحر رمل مسدس محذوف / مقصور سروده شده است. سیاق سخن‌سرایی شاعر کاملاً تحت تأثیر ملای روم است و این اثرپذیری در تک‌تک ابیات آشکار است. به‌رغم تأثیرپذیری شاعر از سبک و سیاق سخن مولوی، شایان ذکر است که کلام محمد کریم‌خان کرمانی از استحکام و استواری خاصی برخوردار است. کلام او دقیقاً مبتنی بر اسالیب سخن‌سرایی عهد بازگشت ادبی است و این مقوله در استواری سخن او بی تأثیر نیست. کلام او در عین استواری به نسبت ساده و قابل فهم است. مقوله تأثیرپذیری از مولوی، موضوعی است که در اسالیب سخن‌سرایی و نیز بعضاً تتبع دقیق در سرایش ابیات نمود یافته است. در حیطه محتوایی، کرمانی سعی دارد مبانی شیعی و اندیشه‌های شیخیه را که اساس منظومه فکری وی را ایجاد کرده است، بیان نماید؛ این مورد وجه تمایز مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی با مثنوی معنوی است. ذیلاً برخی ابیاتی را که کاملاً ناظر به ابیات مولانا در مثنوی معنوی است از نظر می‌گذرانیم، شایان ذکر است که شواهد فراوانی در این تتبع قابل ذکر است که به موارد معدودی بسنده شده است:

دارد این دیوارها بس موش‌ها موش‌ها را تیز باشد گوش‌ها
 موش پنهان در جدار گوشتین بدتر است از موش دیوار گلین

موش دیوار گلین گندم رباست موش این جدران سخن چین و دغاست...

[۲۱، ص ۹۰]

تأثیرپذیری شاعر در برخی ابیات از مثنوی مولانا، کاملاً هویداست که ذیلاً مواردی ذکر می‌گردد:

مولوی:

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست
محمد کریم خان کرمانی:

گفت آثارش ز کس مستور نیست لیک چشم جانتان را نور نیست

[۲۱، ص ۱۹]

مولوی:

خوشتر آن باش که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
محمد کریم خان کرمانی:

خوشتر آن باشد که سر ذوالجلال در بیان پوشیده آرم در مثال

[۲۱، ص ۲۹]

مولوی:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد طور در رقص آمد و چالاک شد
محمد کریم خان کرمانی:

هین حبیب از عشق بر افلاک شد هشت خاک و سوی عرش پاک شد

[۲۱، ص ۷۶]

مولوی:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق
محمد کریم خان کرمانی:

سینه دارم شرحه شرحه از فراق با که گویم شرح درد اشتیاق

[۲۱، ص ۸۳]

شاعر، ابیاتی را که در وصف یار می‌گوید، یادآور وصف مولانا از شمس تبریزی در مثنوی است:

باز بردم نام آن شیرین نگار رفت از سر هوشم و از دل قرار
باز گفتم یار و از سر رفت هوش دل درون سینه‌ام شد در خروش
باز گفتم یار و شد جانم به لب جانم از نامش بشد در تاب و تب

[۲۱، ص ۱۲۲]

۴.۳.۲. برخی مختصات عرفانی

عرفان متجلی در مثنوی کرمانی افزون بر مبانی عرفان عملی - که در آثار عرفانی عمومیت دارد - مقولات خاص عرفان نظری است که روایتگر زاویه دید ایدئولوژیک سراینده اثر است. از این روی شاهد تفاوت برخی مبانی عرفان نظری در مثنوی کرمانی با آثار مشابه و نیز مثنوی معنوی هستیم.

۱.۴.۳.۲. مبانی عرفان نظری

با توجه به جامعه مخاطب مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی که تقریباً مریدان مکتب شیخیه است، بیان مبانی عرفان نظری نیز از نگاه عارف کرمانی به دور نمانده است.

الف) ظاهر و مظهر: از جمله مباحث عرفانی مهم در اثر، مبحث وحدت شهود است که محمد کریم‌خان کرمانی در قالب تمثیلی و در قاموس ظاهر و مظهر در همان تحمیدیۀ آغازین بدان پرداخته است. البته تلقی شاعر از این مقوله، تبیین مرسوم عرفا که برگرفته از آراء ابن عربی است، نیست (پیشتر اشاره شد که عرفان شیخی سازگار با اندیشه‌های شیخ اکبر نیست). اولیاء حق که واسطه بین خلق و امام غایب‌اند، یعنی نقبا و نجبا آینه‌ای هستند که نمایانگر صفات کامل‌اند و از رهگذر وجود ایشان است که سالکان طریق، حق را نظاره می‌کنند.

در رویکردی کلی‌تر، ولی حق به هر چه که در عالم می‌نگرد، جلوه‌ای از جمال و جلال لایتناهی حضرت حق را در آینه عالم و موجودات می‌نگرد، چرا که وجود او خداگونه گشته است:

ما همه مرآت حُسن روی تو کاندرو پیداست روی و موی تو
لیک هر یک در خور خود مظه‌ری است از صفات حُسن رویت مخبری است
چون مرایای صغیرند و کبیر در خور خود هر یکی از تو خیبر
لیک روی جملگی سوی تو است مرجع و مأوای شان کوی تو است
[۲۱، ص ۷]

داستان ماهیان و یافتن آب در آغاز مثنوی نیز تمثیلی در باب بیان ظاهر و مظهر و ناآگاهی انسان‌ها از تجلی حق در تمامی کثرات عالم است و یادآور حکایت مرغان در منطق الطیر و جستجوی سیمرغ است.

کو بود جانش فنا در جان آب زو بجوید آب را نی از سراب
زآنکه کامل نیست الا آبگون تابع آب است در سیر و سکون
[۲۱، ص ۲۲]

این مقوله نیز با اندیشه مولانا در مثنوی معنوی سازگار است. «مولوی فقط طبقه انبیا و اولیای خدا، و ولی امر و قطب کامل هر زمان را مظهر تام و تمام حق می‌داند، نه از راه حلول یا وحدت موجود؛ بلکه از طریق فنای مظهر در ظاهر، و اتحاد ظاهر و مظهر؛ اما سایر افراد بشر را دارای این مرتبت نمی‌شمارد؛ و از این گروه هم کسانی را سعادتمند و رستگار می‌گوید که در اطاعت و پیروی و پیوند با آن صنف ممتاز به مقام فنا و تسلیم محض رسیده؛ و از شخصیت خود مرده، و به شخصیت پیر کامل و ولی امر زنده شده باشند:

سایه یزدان بود بنده خدا مرده این عالم و زنده خدای
دامن او گیر زوتر بی‌گمان تا رهی از آفت آخر زمان»
[۲۵، ج ۱، ص ۲۳۹]

تجلیات حق و حضور او در پهنه عالم هستی نیز در ابیات ذیل دستمایه شاعر قرار گرفته است:

برگشا چشم و ببین رخسار یار کاشکار است از یمین و از یسار
آنچه می‌بینی ظهور یار ماست جمله نور عارض دلدار ماست
غیر اویی نیست پیدا در جهان گر نه‌ای احول ببین رویش عیان
اوست پیدا از خفا و از ظهور هم هویدا از ظلام و هم ز نور
[۲۱، ص ۱۲۳]

ابیات فوق، یادآور اشعار شیخ محمود شبستری (شراب و شمع و شاهد عین معنی است / که در هر صورتی او را تجلیست یا، همه عالم چو یک خمخانه اوست / دل هر ذره‌ای پیمانۀ اوست) و هاتف اصفهانی (یار بی‌پرده از در و دیوار / در تجلی است یا اولی-الأبصار) در همین موضوع است.

ب) بیان فعال لما یشاء بودن ایزد تعالی: در عین اینکه تفکر اختیار از پایه‌های عرفان شیخی به حساب می‌آید، اما در کنار مقوله مذکور، تقدیر حاکم بر بسیط هستی و قدرت لایزال الهی نیز منشأ و موجد هر چیزی است:

هر که گوید دست حق مغلول بود می‌شود از این سخن جفت یهود
دست حق باز است از عهد قدیم می‌کند انفاق از فضل عمیم
دست راد حق اگر مغلول بود از چه بگرفت عالم امکان وجود؟
[۲۱، ص ۵۲]

البته مفهوم ابیات فوق برگرفته از آیه ۶۴ سوره مائده است: «قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ

مَعْلُولُهُ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» [۱].
جایگاه رفیع انبیا و اولیای الهی نیز به گونه‌ای مؤکد در مثنوی مورد بحث قرار گرفته است؛ تا جایی که این برگزیدگان، دست الهی‌اند که در جامه خلق برون می‌آید و با مردم بیعت می‌کند:

گر نه دست مصطفی دست خداست بیعت او بیعت سبحان چراست؟
[۲۱، ص ۵۳]
مفهوم بیت فوق نیز برگرفته از آیه ۱۰ سورة فتح «إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» است [۱].

۲.۴.۳.۲. عرفان عملی

آموزه‌های مرتبط با عرفان عملی گستره و بسامد بالایی در مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی یافته‌اند. در این حیطة بسیاری از موارد در شمار مشترکات عمومی عرفان عملی محسوب می‌شوند.

الف) مرگ اختیاری و فناى فى الله، از بنیادی‌ترین اندیشه‌های عرفان عملی است. پس از این نیستی است، که هستی حقیقی از پس غبار جسم رخ می‌نماید. البته مرگ اختیاری سزاوارتر از مرگ جبری و قهری است:

این خر تن را دو نوع مردن است: اضطراری و اختیاری احسن است
گر بمیرد این خر تن ز اختیار بهتر است از آنکه میرد ز اضطرار
اضطراری هر کسی را حاصل است هر که مرد از اختیار او کامل است
[۲۱، ص ۱۶۴]

پس از فناست که جلوه نورانی رحمانیت از وجود سالک تابیدن می‌گیرد:

چون که شد جانم فنا در جان دوست آنچه می‌بینی همان رخسار اوست
اوست پیدا از وجودم بی‌حجاب حاش لله گر شوم او را نقاب
اوست پیداتر ز من از بود من آنچه می‌بینی اوست نبود هیچ من
[۲۱، ص ۷۸]

ب) نکوهش علم ظاهری و کسبی: همواره در کنار علم وهبی، از ناکارآمدی علم کسبی در سلوک سخن به میان می‌آید. این اندیشه از باب بی‌ارجی علوم ظاهری و کسبی نیست، بلکه در صدد آن است که اثبات کند برای شناخت حقیقی معرفت، باید از مکتسبات بشری چشم پوشید. این مقوله در مثنوی معنوی و بسیاری از آثار عرفانی دیگر

نیز مطمحنظر عرفا بوده است؛ ترک قیل و قال دانش‌های رسمی سبب گشوده شدن ابواب معرفت بر قلب سالک می‌گردد:

علم رسمی سر به سر خال و خطاط در نکویی کی شود این‌ها مناط؟
علم رسمی سر به سر نقش است و رنگ امتحانی شیشه‌اش آرد ز سنگ
[۲۱، ص ۱۲۴]

استدلالات عقلی و براهین منطقی، ابزار شناخت‌های کسبی محسوب می‌شود. استدلال و تکیه بر آن از نکوهیده‌های سلوک است که عرفای بسیاری بدان اشاره کرده‌اند؛ این موضوع یادآور بیت معروف مولانا در مثنوی است که بر بی‌تمکینی پای چوبین استدالیون تأکید می‌ورزد:

تو به استدلال چون کوران روی یا به مقصد یا به چاه اندر شوی
[۲۱، ص ۱۲۳]

ج) جایگاه ریاضت در تکمیل نفوس طالبان و سالکان: هر چند که بیداری و پیمودن مسیر معرفت آن سری است و بسته به عنایت الهی و توجه کاملان دارد، اما در مکاتب راستین عرفانی هماره برای ریاضت و کوشش سالکان، ارزش فراوانی قائل شده‌اند. در آیین شیخیه نیز این مقوله، اهمیت بسیاری دارد؛ در حقیقت سالک با کشیدن بار دشواری‌ها در عقبات سلوک، اندک‌اندک شایستگی تجلیات روحانی را می‌یابد. با چنین رویکردی، سالک بلا و عنا را عطا می‌داند و با شکیبایی و صبوری بدان دل می‌نهد:

بی ریاضت کی توان کامل شدن بار علم الله را حامل شدن؟
اسب لاغر باید اندر کارزار گاو پرواری نمی‌آید به کار
تا نگردد جسم و جان باصفا کی شوی در محفل اهل وفا؟
[۲۱، صص ۵۴-۵۵]

توصیه به برآوردن اربعین و چله‌نشینی هم در جهت نیل به مقصود فوق است:

اربعین سزی است از اسرار حق کاندرو هر لاحقی یابد سبق

[۲۱، ص ۵۴]

د) بسآمد بالای عشق و توصیف آن در مثنوی کرمانی: البته در میان عرفا برخی بدین مقوله بیشتر پرداخته‌اند، نظیر احمد غزالی، قاضی همدانی، میر مختوم نیشابوری و البته محمد کریم‌خان کرمانی. عشق، ماده‌المواد هستی است و به سروده‌خواجه‌رند غزل، طفیل هستی عشقند آدمی و پری. توصیف کرمانی از عشق، بسیار دلنشین و برآمده از دلی سوخته و گداخته است:

بازگو از عشق کو جانم بسوخت آتشی در عقل و دینم برفروخت
 عالمی را عشق در رقص آورد پرده کون و مکان را بردرد
 عشق، این افلاک را بنیاد کرد عشق، خاک این جهان بر باد کرد
 آتش احببت آن اعرف فروخت خرمن کون و مکان از آن بسوخت
 [۲۱، صص ۷۹-۷۸]

۳.۴.۳.۲. اصطلاحات و واژه‌های عرفانی

با توجه به بافت عرفانی اثر، اصطلاحات متعدد عرفانی به وفور در متن مثنوی به کار رفته-
 است:

تخلیه از هر چه جز تو کرده‌اند تخلیه از عکس رویت برده‌اند
تحلیه‌شان سر قول لاستی تحلیه‌شان شاهد الاستی
 [۲۱، ص ۷]

بسط دنیا پیک قبض اخروی است بسط اخری باز قبض دنیوی است
 زین سبب در قبض بودند اولیا زانبساط مال و حال این سرا
 [۲۱، ص ۱۰۱]

۴.۴.۳.۲. تضمین‌ها و تلمیحات قرآنی و روایی

به سان مثنوی معنوی، اثر حاضر نیز ارتباط تنگاتنگ و پیوسته‌ای با گنجینه قرآنی و روایی
 برقرار کرده است. کاربرد این موارد گاه به صورت درج و تضمین و زمانی در قالب اقتباس
 و تلمیحات است و بسامد بالایی را به خود اختصاص داده است:

گر تو را زین شبهه باشد به جان انما الاعمال بالنیات خوان
 هر چه آن از بنده می‌آید خطاست هر چه از حق آید آن نیک و رواست
 ... فعل کامل را قیاس از خودمگیر اوست نور الله و تو نارالسعیر...
 [۲۱، ص ۱۳]

تلمیحات قرآنی: (آیه ۳۰ سوره بقره): «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» [۱]:

گفت می‌دانم به علم لایزول آنچه را هستید در فهمش جهول
 [۲۱، ص ۳۵]

حدیث نبوی: «لو علم بوذر ما فی قلب سلمان لقتله و کفره» [۱۸، ج ۱، ص ۴۰۱]:

همچو بوذر کو اگر مخبر شدی از دل سلمان خود کافر شدی
 [۲۱، ص ۳۷]

تلمیحات بسیاری نیز در مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی به آیات و احادیث و داستان‌ها به کار رفته است:

صورتی مرآت سر تا پا نما کاشف اوصاف و افعال خدا
صورتی از وصف حق آراسته وز صفات ما سوی پیراسته
[۲۱، ص ۵۳]

ابیات بالا نیز تلمیحی به این حدیث از امام جعفر صادق (ع) دارد: «إِنَّ الصَّوْرَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ أَكْبَرُ حِجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ هِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ بَيِّدَهُ، وَ هِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِحِكْمَتِهِ، وَ هِيَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِينَ، وَ هِيَ الْمَخْتَصَرُ مِنَ الْعُلُومِ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ، وَ هِيَ الشَّاهِدُ عَلَى كُلِّ غَائِبٍ، وَ هِيَ الْحِجَّةُ عَلَى كُلِّ جَاهِدٍ، وَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ، وَ هِيَ الصِّرَاطُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ» [۱۶، ج ۳، ص ۱۱۹].
مقوله عرفانی توکل و تسلیم‌پذیری کاملان در ید قدرت الهی در ضمن اشاره به حدیث «المتوکل کالمیت بین یدی الغسال» در ابیات زیر اشاره شده است:

کاملان باشند خود متقاد موج در حضيض آیند ایشان ور به اوج
هم‌چو آن مرده به نزد مرده شوی گر به پشت اندازد او را ور بروی
گر شمارا شور آب اندر سر است کاملی جویدد کو را مظهر است
[۲۱، ص ۲۳]

۵.۴.۳.۲. مناجات‌های سوزناک و اثرگذار

دیگر خصیصه مهم مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی است. گویا سراینده اثر با این رویه قصد دارد به مخاطبان نیز تفهیم کند که می‌توان از ممر دعا و مناجاتی برخاسته از دل و جان به رحمت الهی و گشایش ابواب خیر کردگار امیدوار شد:

ای درت امیدگاه هر کسی ریزه‌خواران عفو تو بسی
تا به کی باشیم در هجرت اسیر ای امید خستگانم دست گیر
[۲۱، ص ۳۸]

در پرتو نیایش‌های خاضعانه و گریه و زاری خالصانه است که راه نجات آشکار می‌گردد:

گریه کن تا عاقبت خندان شوی گریه کن تا خرم و خندان شوی
...ای خنک آن چشم کو گریان بود ای خوشا آن سینه کو بریان بود
[۲۱، ص ۷۴]

۶.۴.۳.۲. گلایه از قلت افهام

مخاطبان و نداشتن همدمان کافی و اهل سرّ، از جمله مضامینی است که در آثار عرفانی مانند مثنوی معنوی، بسیار پر بسآمد است و به اندوهی در سینه مردان حق می‌انجامد؛ چرا که در لحظات غلبه وجد و سکر، معارف حق در وجود عارف غلیان می‌کند و از این‌روی که مرید و همراهی کافی نمی‌یابد زبان به شکوه می‌گشاید:

می‌زند در سینه‌ام اسرار جوش شد دلم از جوش آن‌ها در خروش
گر نگفتی آن شه والا مقام سرّ ما پنهان نماید از انام
آتشی در دهر می‌افروختم خرمن خلقی از آن می‌سوختم
... چون نمایم سینه‌ها تنگ است تنگ چون کنم دل‌ها بسی سنگ است سنگ

[۲۱، ص ۴۰]

زمانی هم عدم بیان اسرار، به واسطه دشواری از درآمدن در حیز عبارات است، چرا که زبان و بیان بشری عاجز از توصیف معارف ذوقی و کشفی است:

گویم و افتاده‌ام چون خر به گل بوکه بپذیرد خدا جهد المقل
ای زبان در دشت حب خیره متاز کی در آید در بیان‌ها شرح راز؟

[۲۱، ص ۸۴]

شرح این معنی چه سان سازم عیان کی درآید راز پنهان در بیان

[۲۱، ص ۴۸]

۷.۴.۳.۲. زبان اشارت

«زبان اشارت، القاء معانی است بدون گفتن آن‌ها» [۲۴، ص ۵]، کاربرد این شیوه برای بیان دقایق و رموز عرفانی، پیشینه‌ای کهن در ادب متصوفه دارد و البته اغراض چندی در پس آن نهفته است. محمد کریم‌خان کرمانی نیز مانند بسیاری از عرفای صاحب سخن، از باب اهمیت حفظ اسرار و عدم کشف معانی عرفانی بر نامحرمان طریقت، گاه با توسل به اشارات و لطایف به بیان مبانی مهم معرفتی پرداخته است:

پس همان خوشتر که سرّ این مقام در بیان پوشیده دارم از انام
شرح آن را باب رحمانی کنم اقتباس از کار یزدانی کنم
... شرح آن سازم بیان اندر مثال بندم اندر پای عقل او عقال

[۲۱، ص ۴۰]

ذیلاً نمونه‌ای از توصیفات رمزی و استعاری در قالب زبان اشارت ذکر می‌شود:

می‌توان با حسن بگرفتش جهان می‌توان تسخیر بنمودن شهان
 گر نماید جلوه آن رشک قمر عالمی را می‌کند زیر و زبر
 ...چشم فتانش برانگیزد و غا صد قیامت قامتش سازد بیا
 می‌شود مفتون از سحر بیانش عالمی گر بشکفد غنچه دهانش
 [۲۱، ص ۸۲]

نتیجه‌گیری

محمد کریم‌خان کرمانی در مثنوی با زبان و بیانی استوار، معارف شیعی را از منظر اندیشه‌های شیخیه بیان کرده است. حجم اثر در قیاس با آثار مشابه نسبتاً اندک است، اما در همین حجم محدود، سراینده به خوبی از عهده تبیین مقاصد و مرام ایدئولوژیک خویش برآمده است و اثری دلنشین و از جان برآمده را تصنیف کرده است.

به‌رغم آنکه اثر از باب محور اندیشگی و میانی عرفانی، رویکرد شیعی دارد، اما در حیطه ساختاری، سبکی و روایی تحت تأثیر مثنوی معنوی است. این اثرپذیری تا به حدی است که برخی از ابیات کاملاً ناظر به ابیات مثنوی است و حتی خواننده با خوانش این متن، متوجه قرابت بسیار زیاد زبان و بیان اثر با مثنوی مولوی می‌شود. از جمله موارد تأثیرپذیری منظومه محمد کریم‌خان کرمانی از مثنوی معنوی، شیوه حکایت پردازی‌ها (حکایات کوتاه و بلند و اصلی و فرعی) و کاربرد تمثیل‌های فراوان و نیز رمزگشایی از این تمثیل‌هاست. روی هم رفته مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی، نظیره‌ای شیعی بر مثنوی معنوی است و شاعر هم با بیانی متین و استوار از عهده این امر برآمده است.

مثنوی محمد کریم‌خان کرمانی نیز مانند سلف خویش، ارتباط عمیق و تنگاتنگی با قرآن و حدیث و نیز حکایات و اقوال عارفانه دارد. البته رویکرد شاعر، رویه‌ای شیعی است. از جمله موارد ویژه در مثنوی کرمانی، توجه بسیار زیاد سراینده به نقش و جایگاه محوری ولی و مقوله ولایت در تکمیل نفس طالبان و سالکان است. اصطلاحات عرفانی و بیان مبانی عرفان نظری و عملی در متن اثر بسیار چشمگیر و پر بسامدند.

زبان اثر به رغم اینکه منظومه در عصر بازگشت ادبی تصنیف شده است و حتی در بسیاری مواضع ناظر به مثنوی معنوی است، اما از استحکام و جزالت خاصی برخوردار است. جنبه ذوقی اثر نیز در گیرایی و اثربخشی در مخاطبان قابل توجه است.

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۳۶۷). تاریخ منتظم ناصری. ۳ جلد. تهران، دنیای کتاب.
- [۳]. اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۳۷۴). چهل سال تاریخ ایران. ۳ جلد. تهران، اساطیر.
- [۴]. آقابزرگ طهرانی (۴) الذریعة الی تصانیف الشیعة. الجزء التاسع العشر. بیروت، دارالاضواء.
- [۵]. باقری، علی اکبر (۱۳۸۹) «آرای کلامی شیخیه». معرفت کلامی، زمستان، سال اول، شماره ۴، صص ۳۵ - ۵۸.
- [۷]. پیرنیا، حسن و اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰). تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه. تهران، خیام.
- [۸]. چهاردهی، نورالدین (۱۳۶۲). از احساء تا کرمان: درباره عقاید و آداب مراسم مذهبی شیخیه. تهران، انتشارات میر (گوتنبرگ).
- [۹]. خداوردی تاج‌آبادی، محمد (۱۳۹۲). «اختلاف‌های شیخیه کرمان با دیگر فرقه‌های شیخیه و انشعابات آن پس از درگذشت مؤسس این فرقه حاج محمد کریم‌خان کرمانی در دوره قاجار». تاریخ اسلام و ایران، بهار ۱۳۹۲، شماره ۱۷، صص ۹۹ - ۱۲۵.
- [۱۰]. درایتی، مصطفی (۱۳۸۹). فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران (دنا). جلد ۸، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- [۱۱]. راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). تاریخ اجتماعی ایران. ۱۲ جلد، تهران، انتشارات نگاه.
- [۱۲]. سراج، محسن و رحمانیان، داریوش (۱۳۹۰). «اصل معرفت به «رکن رابع» در اندیشه شیخیه». مطالعات تاریخ اسلام، بهار، شماره ۸، صص ۵۳ - ۷۶.
- [۱۳]. سراج، محسن و زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۰). «اصول دین و مذهب و نظریه ناطق واحد در اندیشه شیخیه». مطالعات تاریخ اسلام، پاییز، شماره ۱۰، صص ۷۹ - ۹۲.
- [۱۴]. فراهانی، محمد حسین بن مهدی (۱۳۶۲). سفرنامه میرزا محمد حسین فراهانی. تهران، فردوسی.
- [۱۵]. فلاحتی، حمید (۱۳۸۹). «تحلیل عقاید شیخیه در بسترسازی بابیت و بهائیت». فصلنامه معرفت کلامی، سال اول، شماره ۲، تابستان، صص ۱۷۸ - ۱۵۹.
- [۱۶]. فیض کاشانی، ملا محسن (۱۳۸۷). مجموعه رسائل فیض. تحقیق و تصحیح: محمد امامی کاشانی و بهراد جعفری، ۴ جلد، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری.
- [۱۷]. کرین، هانری (۱۹۶۷/۱۳۴۶). مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی. ترجمه فریدون بهمنیار، تهران، تابان.
- [۱۸]. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). اصول کافی. جلد ۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- [۱۹]. محمد کریم‌خان کرمانی (۴). ارشاد العوام. ۴ جلد، کرمان، چاپخانه سعادت.
- [۲۰]. محمد کریم‌خان کرمانی (۴). رساله تکملة الزام النواصب. نسخه خطی به شماره ۲۷۷۲ محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابت ۱۲۹۲ قمری.

- [۲۱]. محمد کریم خان کرمانی (؟). مثنوی. نسخه خطی به شماره ۲۸-۷۵۹۶ محفوظ در کتابخانه ملی ایران کتابت ۱۲۹۴ قمری.
- [۲۲]. محمدی، مسلم و محمدی، محمد (۱۳۹۲). «تطور مفهوم رکن رابع یا شیعه کامل در فرقه شیخیه». شیعه شناسی، پاییز، شماره ۴۳، صص ۲۳۵ - ۲۶۰.
- [۲۳]. مدرس، میرزا محمدعلی (۱۳۷۴). ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب. جلد ۵، تهران، کتاب فروشی خیام.
- [۲۴]. نوپا، پل (۱۳۷۳). تفسیر قرآنی و زبان عرفانی. ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- [۲۵]. همایی، جلال الدین (۱۳۸۵). مولوی نامه؛ مولوی چه می گوید. ۲ جلد، تهران، هما.
- [۲۶]. تارنمای مکارم الابزار (۱۳۹۷/۱۱/۱۱). «مثنوی». <http://m-kermani.ir>.
- [۲۷]. تارنمای ویکی سورس (۱۳۹۷/۱۱/۱۱). «رساله رکن رابع».
- https://fa.wikisource.org/wiki/%D8%B1%DA%A9%D9%86_%D8%B1%D8%A7%D8%A8%D8%B9

